

کتاب الکترونیکی

مقتل النور

علامہ حسن زاده آملی

گردآوری و تنظیم:

زهرا حبیبی مشکینی

محرم سال 1400 شمسی

یا لیتنا کنا معکم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على جميع الانبياء والمرسلين سيما خاتمهم سيدنا ابي القاسم محمد وآله الطيبين الطاهرين الهداة المهديين

ثم الصلاة والسلام عليك يا ابا عبدالله وعلى الارواح التي حلت بفنائك

يا لیتنا کنا معکم فنفور معکم فوزاً عظيماً

ان شاء الله به خود اجازه می دهیم که به حضور مبارکشان عرض کنیم:

"يا لَيْتِنَا كُنَّا مَعَكُمْ فَتَفُوزَ مَعَكُمْ فَوْزاً عَظِيماً"

ای کاش ما هم بودیم مثل آن غلامانی که بودند به مقام رفیع شهادت رسیدند، به جایی رسیدند که از زبان ولایت کبری الهی، حجت الله، ولی عصر، امام زمان سلام به آنها فرستاده بشود، امام برای آنها روضه خوانی کند، نوحه سرایی کند، و خود آن بزرگان هم، یکی از آنها وقتی چشم باز می کند، می بیند سید کائنات، امام الانس و الجن، ابا عبدالله، سیدالشهداء، از او تفقد بفرماید و بالا سرش حاضر باشد آن غلام افتخاراً آقا، من و این مقام البته خیلی مقام است، خیلی .

اینکه امام حسین است، آنکه حجت الله، بقیه الله، امام زمان است؛ خداوندشان، آفریدگارشان، حقیقت عالم می فرماید: اینها مهمان من هستند من میزبانان هستم، در نزد من هستند،

"وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ"

حیات ابدی را اینها دارند، حیات، زندگی را اینها دارند، تعیش را اینها دارند.

"عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ" چه مقامی برایشان باشد؟ چه عظمت وجودی دارند؟

چه ابتهاج ذاتی برایشان؟ چه لذایذ عقلانی برایشان خواهد بود؟

"عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ"

"يا لَيْتِنَا كُنَّا مَعَكُمْ فَتَفُوزَ مَعَكُمْ فَوْزاً عَظِيماً"

کاش ما هم بودیم از جان و دل وقتی ندای هل من ناصرش آمد، برگرفته و عرض می کردیم: لبیک .

.... کله خود از سر می گرفتیم ، زره از تن به در می آوردیم: لبیک.

کربلای عشاق

مگر آن سرزمین چه سرزمینی است؟

آن سرزمین، تربت عشاق است، کعبه ی عاشقین است،

نه من عرض می کنم، آقای ما ، امام اول ما امیرالمؤمنین فرمود: وقتی دارد به سوی صفین می آید، رسید به آن سرزمین، آن همه سربازانش، سپاهیانش با او هستند، در آن بیابان که عبورش افتاد ، و الان این فرمایش را که می فرماید، امام حسن با او هست، امام حسین با او هست، شمر با او هست، شبت با او هست، خلق کثیری با او هستند دارند می روند به سوی صفین.

آن آتشی که معاویه روشن کرده، برای خاموش کردن آن آتش.

همه بودند؛

امیرالمؤمنین که با این سپاهیان، آن خلق مُعَظَم، و عرض کردم این چند تن را که به زبان آوردم هم با امیرالمؤمنین بودن، امام حسن و امام حسین هست و شمر و شبت هم با او هستند، رسید به سرزمین کربلا، سپاهیان می بینند که امیرالمؤمنین در این بیابان ایستاد، سربازان ایستادند، ایستادند ، صف ها پشت هم ایستادند، گردن کشیدند: چیه ؟ چه خبره؟ چه شده؟ اینجا جای توقف نبود.

چه پیش آمد؟ چه حادثه ای پیش آمده؟

گردن کشیدند، دیدند آن صادق مصدق، آن آگاه به باطن عالم، آن باخبر از علوم مکنونه، از حقایق پنهانی، از آینده و از گذشته، **وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا**

نگاه می کند به زمین ، نگاه می کند و با دست خود اشاره می کند می فرماید:

هاهنا اینجا و جای دیگر را ، اشاره می کند هاهنا ایجا ، جای دیگر رو هاهنا اینجا

اینجا، آنجا، آنجا .

چیه یا امیرالمؤمنین؟

فرمود که: **هَاهُنَا مَصَارِعُ عَشَاقِ الْحَقِّ**

این خاک، این جا، این مکان، خوابگاه عشاق حق است. عاشقان خدا، خوابگاه عاشقان خدا.

تأسی حضرت سید الشهداء به انبیا در روز عاشورا

یکی از صحابه ی سیدالشهدا آقا اباعبدالله الحسین در صبح روز عاشورا، به یکی از عزیزانش، سربازانش، که از دشمن اهانت و جسارتی شنید؛

گزارف و بیهوده ای به حجة الله به ولی الله، به قرآن ناطق، به عصمة الله، به سید شهدا جسارتی کرد.

آن سرباز جان نثار اباعبدالله عرض کرد:

« آقا جان اجازه می فرمایید؟ (چه خوب بودند؛ چه خوب تربیت شده بودند) اجازه می فرمایید که من با تیری، با شمشیری، نیزه ای این بی ادب را بر خاک بیا فکنم؟ »

آقا فرمود که :

« ما، (من، من، حسین نه، من، امام حسین نه؛ ما، سفرای الهی. نمایندگان حق؛ همه ی پیغمبران؛ همه ی ائمه؛ همه ی وسائط فیض الهی)

فرمود ما حق نداریم، دستور نداریم که ابتدا افتتاح به جنگ کنیم.

هیچ پیغمبری را نمی یابید؛ پیدا نمی کنید؛ تاریخ نگفته و نیست؛ که افتتاح به جنگ کند؛ ابتدای به جنگ کند. ما سر جنگ با مردم نداریم که. ما خیر و سعادت مردم را می خواهیم.

دفاع؟ چرا.

دشمن که قیام کرد در مقابل اولیای خدا، در مقابل دین خدا، دین خدا که به تعبیر حضرت خاتم الانبیا دین خدا، دین خدا ناموس خداست؛ ناموس خداست.

کسانی که می خواهند به ناموس خدا خیانت کنند بله در مقام دفاع تا سر حد جان. همین که می بینید اولیاء الله این کاره بودند و هستند.

افتتاح به جنگ از ناحیه ما نیست؛ اما کسی بخواهد به ناموس خدا که دین خداست خیانت کند تا سر حد جان برابری می کنیم؛ همانطور که می بینید برابری می کنیم.»

مقام حق الیقین شهدای کربلا

جناب صدرالمتألهین، علامه ی بزرگوار، لطف الهی، مرحوم ملاصدرا، خدا درجات را عالی کند؛ در یکی از کتابهای زنده ی بنامش که در مبدأ و معاد نوشته، خدا درجاتش را متعالی کند؛ در آن کتاب شریفش، مبدأ و معاد، این بزرگمرد اسلامی، فخر عالم علم، بخصوص مسلمانها، بویژه امامیه، شیعه ی اثنی عشری، در آن مبدأ و معادش واقعه ی کربلا را پیش کشیده، می فرماید:

این بزرگمردان، این افرادی که عقل و درایتشان بدان هست، این مردمی که در هوش، در بیداری، در علم، در شهامت در شجاعت، در دیگر اوصاف کمالیه ی انسانی از دیگران بهتر و بالاتر بودند، اینها اگر به بقای نفس ناطقه اعتقاد و ایمان نداشته بودند، چطور این نحوه شهادت را استقبال می کردند؟

اینها از جان و دل، به علم الیقین بلکه به عین الیقین بلکه به حق الیقین فهمیده اند که انسان از بین نمی رود؛ انسان باقی است؛ «**عند ربهم یرزقون**» را جان خودشان یافتند که به سوی شهادت آنطور شتابان رهسپار شدند. اگر امر دائر بشود در سنجش افکار بین این بزرگان و دیگران، کی باید مقدم بوده باشد؟ هوش از آن کیست؟ عقل از آن کیست؟ گفتار انسان معرف انسان است. اینها بزرگانی هستند که گفتارشان این است.

مرحوم ملاصدرا می فرماید: این مردم با آن مقام علمی و آن عظمت روحی شان با آن فهم و بینش و درایتشان، اینها فهمیده اند که انسان کیست؟ اینها فهمیده اند که در ماوراء طبیعت چه خبر است؟ اینها فهمیده اند که نفس ناطقه ی انسانی زوال پذیر نیست. اینها فهمیده اند که انسان حاصل اعمال چندین ساله ی خودش است در این نشئه. اینها فهمیده اند که آنچه که در جان خودشان بذر کرده اند به اتحاد عاقل به معقول عین حقیقتشان شده. اینها فهمیدند که هرکسی مهمان سفره ی خودش است.

چه خوش نکته ای فرمود. چه بلند حرفی زده.

«**ألسلام علیک یا أول قتیل من نسل خیر سلیل**»

ای اولین شهید ابا عبدالله الحسین.

پدر بزرگوارش امیرالمؤمنین به سربازانش می فرمود: در مقابل دشمن بلند صحبت نکنید که دلیل بر ضعف شما می شود. خیلی باوقار، خیلی سنگین، بسیار متین، خیلی آرام. فریاد و فغان در مقابل دشمن نداشته باشید. وقار داشته باشید. آرامش داشته باشید.

و پیشنهاد امام حسین به سربازان عمر سعد و وقت خواستن یک شب، یک شب مهلت خواستن، این تعلیم را از پدر بزرگوارش در صفین گرفته بود. در صفین همین واقعه پیش آمد. معاویه و سربازانش که بر علیه علی امیرالمؤمنین قیام کردند؛ امام فرمود که یک امشب به ما مهلت بدهید که خدا می داند من اقامه ی نماز و تلاوت قرآن را دوست می دارم.

این حرف را در صفین اباعبدالله الحسین از امیرالمؤمنین شنیده بود.

آن شب را وقت گرفتند. تا شده مثل دیروز، عصر دیروز، وقتی لشکریان پسر سعد قیام کردند، امام فرمود که یک امشب را از آنها مهلت بگیرید که خدا می داند من اقامه ی نماز و تلاوت قرآن را دوست دارم. شبی داشتند.

شب عاشقان بیدل.

زمزمه ها، مناجاتها، نمازها، تلاوتها، تا جناب مفید و دیگران نوشتند که وقت سحر شد، امام زین العابدین و عقبه ی بنی هاشم زینب کبری می بینند که امام حسین زمزمه هایی دارد، فرمایشاتی می فرماید. هر دو بزرگوار برخاستند آمدند به سوی خیمه ی اباعبدالله الحسین.

امام زین العابدین می فرماید: عمه ام زینب بشنید. چون رقت قلب زنان زیاد است نتوانست تحمل کند به گریه افتاد.

دیگر، امام است. با مردم روزگار، آنهایی که دنیا شکار کرده گولشان زده، هیچ نگفتند که ما کیستیم و از کجا آمده ایم و داریم چکار می کنیم و ابدی در پیش داریم، هدف چیست؟ برای چه داریم می جنگیم؟ چکار داریم می کنیم؟ دنیا، دنیا.

« إستحوذَ عليهم الشيطان فأنسأهم ذكر الله »

با مردم روزگار، با مردم دنیا، با اهل دنیا، دنیا زده ها، حرف دارد که :

« یا دهر اف لك من خلیل

كم لك بالاشراق و الاصلیل

من صاحب او طالب قتیل

والدهر لا یقنع بالبدیل

و انما الامر الی الجلیل

و كل حی سالک سبیل »

فهمیدند هر دو بزرگوار، امام زین العابدین، سیدالساجدین و عقيله ی بنی هاشم، متوجه گفتار امام می شوند که امام در مورد فردایش راجع به شهادتش اشاراتی دارد. خواهر نعمتی است، می دانید دختر و خواهر دلسوزند، خیلی مهربانند. خواهری مثل عقيله ی بنی هاشم.

در شهادت امام حسن مجتبی عقيله ی بنی هاشم را ببینید وقتی آمد دید حال برادرش دگرگون است امام را مسموم کردند، رفت خانه ی برادران، این خانه، آن خانه، پیش این، پیش آن، بیایید ببینید به برادرم چه شده؟ آنجا عقيله ی بنی هاشم بود. بیایید ببینید امام حسن را چه شده؟ برادرم را چه شده؟

خواهر، دختر خیلی دلسوز، خیلی مهربان. نعمت بزرگی هستند. عقيله ی بنی هاشم، به همان ترتیبی که سید الساجدین فرمود، جلو آمده و حق دارد این جمله را بفرماید؛ مثل ابوجعفر طبری نقل می کند، مثل مفید نقل می کند؛ آنهم در حضور برادری که حجة الله است. در حضور برادری که امام زمان است. ما پیش استادمان، نام استادمان را که می بریم، می گوئیم ما به فدای شما بشویم. به استادمان، فدای تو؛ ما فدای شما بشویم. چطور در حضور اباعبدالله الحسین، در آن حال، در آن شب، در آن وجه، عقيله ی بنی هاشم نگوید: « یا لیت الموت أعدمی الحیاة یا ثمان الباقی و خلیفة الماضي » ای یادگار گذشتگان، ای پناه بازماندگان « یا لیت الموت أعدمی الحیوة » مرگ بیاید و زندگی مرا خاتمه بدهد، حیات مرا خاتمه بدهد. « قد استسلمتُ الموت » تن به مرگ داده که این فرمایشات را می فرماید.

عصر روز تاسوعاست. گفتاری است از جناب شیخ مفید به عنوان ذکر مصیبت، این همه آوازه از شه بُود. سفره اباعبدالله است. برکات آن بزرگوار است. برویم به کربلای اباعبدالله الحسین. شب عاشورا هم هست .

شب عاشقان بی دل

سعدی خدا رحمت کند

شب عاشقان بیدل چه شب دراز باشد

تو در آ، کز اول شب، در صبح باز باشد

شب مردان خدا روز جهان افروز است

روشنان را به حقیقت شب ظلمانی نیست

آقا التفات می فرماید جناب رسول الله آن همه حقایق را در شب گرفته .

آقا نصّ قرآن، قرآن در شب نازل شد. (إنا انزلناه فی لیلة القدر).

آخر حساب عالم جسمانی اینجایی نیست که چشم را باز می کند خودش را می بیند که تاریک است. ماورای عالم شب و روز نیست همه اش روز است همه اش نور است همه اش حقیقت است.

خدا رحمتتان کند.

عاقبت بخیر بوده باشید.

شده عصر روز تاسوعا.

لِتَسِعِ يَوْمِ الْخَمِيسِ.

ایشان می فرماید روز تاسوعا پنجشنبه بود. لتسع مَصْبِيَّ مِنَ الْمُحَرَّمِ.

9 روز از محرم گذشته بود. عصر روز نهم بود- ثُمَّ نَادَى عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ: يَا خَيْلَ اللَّهِ

التفات بفرمایید، با من باشید، التفات بفرمایید. خدا رحمتتان کند.

یا خیل الله إرکبی و بالجنة أشری- پناه به خدا. آدم شیطان شده چه می شود؟ می دانید آقا این حرف کیست؟ (یاخیل الله إرکبی و بالجنة أشری) این حرف رسول الله است در یکی از غزوات. که داشتند با مشرکین می جنگیدند؛ رسول الله فرمان داد یا خیل الله إرکبی و بالجنة أشری... این حرف رسول الله، نه این که در گوش مردم بود، پسر سعد آدم فریب آمده آن حرف رسول الله را در عصر روز تاسوعا پیاده کرد. به مردم می گوید: « یا خیل الله!

ای لشکریان خدا!

إرکبی و بالجنة أشری».

همان فرمانی که پیغمبر به مسلمانها داده بود برای جهاد با کفار، من به شما می دهم برای جهاد با پسر پیغمبر.

یا خیل الله إرکبی و بالجنة أشری

فَرَكَبَ النَّاسُ

سوار شدند. و اما تعبیر ناس، اما امام ناس- امام حسین. حسین نازنین چه فرموده بود؟ فرموده بود، فرموده بود مثل یک دسته ملخ. و چه خوب تعییری.

اگر ملخ، اعتراض نکند که به من جسارت شده.

فرمود چرا مثل یک دسته ملخ، چرا رشد روحی ندارید؟ چرا عقلتان را به کار نمی آورید؟ مثل یک دسته ملخ از یک جایی برخواستید، پرواز کردید و آمدید در جایی نشستید؟

ای خوشا به حال آن کسی که عقل دارد، شعور دارد.

خواجه عبدالله انصاری چه شیرین فرمودی: الهی، آنکه را عقل دادی، چه ندادی؟!

www.allamehasanzadeh.com

عبّاسِ أمّ البنین

این ابوالفضل، ابوالفضل، آقای.

به تعبیر امام زین العابدین علیه السلام جعفر طیار اباعبدالله الحسین؛ جعفر طیار.

همانطور که رسول الله جعفر طیار داشت، اباعبدالله الحسین جعفر طیار داشت؛ حضرت عباسش.

آنچه جناب جعفر دو دستش را در راه خدا داد، و آن دو بال ملکوتی آنجا جایزه گرفت، حضرت عباس نیز همچنین.

نمی دانم اینها را به زبان نوحه سرایی گفته اند؟ واقعیت و حقیقت است؟ صورت صورت تاریخ است.

صورت تاریخ است که دیده اند امام دست آورده به زمین چیزی را گرفته بوسیده، دیدند دست حضرت عباس است.

و در همین تواریخ نوشتند که جناب ام البنین که در بقیع آن چهار قبر را ساخته، چهار قبر مصنوعی ساخت، گریه می کرد،

زنها که آمدند برای دلجویی او، رو کرد در همان قبرستان بقیع به زنها گفت:

« من شنیدم فرزند من، عباس من، مشک آب را به دندانانش گرفته. چرا به دندان گرفته پسر من؟ مگر دست در بدن نداشت؟ »

گفتند: « ام البنین برخیز »

فرمود: « هنوز هم ام البنینم، کو بنینم؟ کو پسران من؟ »

روضه ی حضرت امام زمان علیه السلام

آقا جان، یا اباعبدالله، آقاجان، اجازه بفرمایید آقا جان مولای ما، من می خواهم روضه ی حضرت امام زمان را بخوانم.

روضه ی امام زمان چیست؟ روضه ی امام زمان.

امام زمان فرمود: « جدّ غریبم، یادم نمی رود از آن وقتی که اسب بی صاحبان شیهه کنان آمد به سوی خیمه ها.

یا الله، صیحه ی ذوالجناح و زن و بچه ها.»

نوشتند امام زین العابدین حالش دگرگون شد. امام زین العابدین چشمش افتاد به اسب، دگرگون شد.

جناب زینب کبری در پی تسلی اش بر آمد. عرض کرد: « آقا جان شما حجت خدایید. »

فرمود: « عمه جان، این حجت خدا...»

نمی توانیم بگوییم چه کردند.

آقاجان، عزیزان، مهمانان عزیز ما، دوستان بزرگوار، رفقای اهل ولایت و محبان اهل بیت، من نمی دانم چه شده، فقط همین را عرض می کنم؛ شما خیلی گریه کردید خداوند چشم شما را ...

چه کردند؟ به زبان نمی آید. تاریخ... چه... چه کردند؟

حضرت زینب کبری که قافله به مدینه برگشتند، خب باید بروند به خانه دیگر، هر کسی به خانه ... دیدند حضرت زینب رفته کنار ضریح پیغمبر اکرم. خانه نرفته، رفته در جوار پیغمبر اکرم. دست آورد ضریح پیغمبر را گرفت، عرض کرد: « یا جدّاه، اگر نامحرم نبود...»

ذکر مصیبت امروز، این حرفها نیست! در حق شما دعا کنم.

لا إله إلا الله

لا إله إلا الله

فاصله ای نشده، روزگاری از پیغمبر نگذشته، همین امروز جناب سیدالشهدا رو کرد به آنها فرمود، چند نفر از صحابه ی پیغمبر در قید حیات بودند، فرمود: « شما از اینها سوال کنید، اینها که بودند؟ همه می گفتند ما مسلمانیم...»

دستورالعمل سلوکی حضرت زینب علیها سلام

راویان گفتند: « ما دیدیم لحن، دهن دهن امیرالمؤمنین است؛ خیال کردیم امیرالمؤمنین دارد صحبت می کند»

و الله اکبر.

حالا ما لفظ نداریم می گوئیم که لنگر کشتی کربلا بود؛ لفظ نداریم این حرفها را می زنیم.

سبحان الله از مقام شامخ زینب کبری. الله اکبر. چه حوادث، چه مشکلات، چه دیدند، چه کشیدند؛ شهادت؛ شهادت.

چه عرض کنم؟

عاشق بحار را شما ورق بزنید، سطر سطر، ببینید از کربلا تا شام چه گذشت بر این خانواده ی پیغمبر؟

این حدیث را به عرض برسانم. برایم مشکل است و لکن به عرض می رسانم به محضرتان، از حضرت اباعبدالله الحسین به زینب کبری.

روایت می خوانم، بقیه را کاری ندارم.

فرمود: « خواهرم، در نماز شب مرا فراموش نکن. در نماز شب مرا فراموش نکن.»

❁ " جون " در کربلا ❁

پسر سعد و سربازانش تا ظهر روز یازدهم محرم در کربلا بودند که کشته ها ایشان را جمع می کردند. آنها را به خاک می سپردند. آنها را که کشته است.

آقا جان شبی نداشتیم ، این شب شما چگونه بود.

ان شاء الله که شب داشتید سحر داشتید..

خیلی شب خوبی بود دیشب.

آنها که اهل شب هستند. شب خوبی بود. به تشبه ابا عبدالله الحسین که

" شَيْعَتُنَا خُلِقَ مِنْ فَاضِلِ طَيْبَتِنَا "

به پیروی و متابعت آن بزرگان شب داشتند. یک مقدار نماز می خواندند ، یک مقدار قرآن می خواندند. مناجات داشتند. زمزمه داشتند.

زمزمه دیشب برای اهل الله خیلی لذت داشت. چون حسین نازنین و یارانش دیشب زمزمه داشتند. یک زمزمه ای ، آن به زبان نمی آید. لذتش فوق این لذتهایی است که ما فکر می کنیم.

" جون " که غلام ابوذر غفاری است.

ای آفرین بر این غلامان. آقایان ما.

می گویند که در تعبیه آراستن اسباب جنگ این آقا خیلی وارد بود.

می گویند او در چادری شمشیرها را جمع کرده، داشت تیز می کرد. و چقدر با این شمشیرها صحبت داشت و نوازششان می کرد، زمزمه ها داشت با این شمشیرها. اینها چه جور مردم بودند؟

چقدر روح داشتند. چقدر بزرگ بودند. بینششان چقدر بود. عقل و شعورشان تا چه اندازه؟ چه جور حقیقت را یافتند؟ بهانه نگرفتند فرار نکردند. با این استقامتشان.

شب عاشورا

مقداری که از شب گذشت در مثل دیشبی ، امام جمع کرد یاران خودش را، چون یک دیشب را وقت گرفتند.

دیروز عصری که لشکریان پسر سعد بر خاستند آمدند به سوی ابا عبد الله الحسین. یکبارگی قیام کردند. امام حضرت عباس را فرستاد با تنی چند بالاخره از آنها یک شب را مهلت گرفتند. یک شب را مهلت گرفتند و آنها هم مهلت دادند. بعد جمع کرد اصحاب خودش را. سربازان خودش را. آن بزرگان را. آن پیران را. آن جوانان را. آن خردسالان را. آن سالخورده ها را. که همه الهی بودند. همه بزرگوار بودند. پیرشان جوان بود، جوانشان پیر بود. کودکشان بزرگ بود. فرمود: حالا شب شده، شب را وسیله تان قرار بدهید. آزاد مردی را. آقایی را. بزرگواری را. حریت را بین روح را مشاهده بکن. عظمت روحی را بین. فرمود حالا شب شده شما بفرمائید، بروید. شب را وسیله تان قرار بدهید. که غرض این مردان کشتن من است.

آفرین بر این مردان، چگونه امام زمان به آنها سلام نفرستد؟ و چگونه تربتشان شفا نباشد؟ چگونه روحشان ، اسمشان، جان را صفا ندهد؟ هر یک باب الحوائج الی الله نباشند؟

بعضی ها فرمودند که وقتی امام این پیشنهاد را داد به یارانش، روی آن نبوغ و استعداد فکری و هوش ذاتی و بینش جبلی ، حضرت عباس علیه السلام آن عظمت روحی که داشته بود، مطلقا در تمام حال ، در هر پیشامدی و در تمام امور ایشان، بزرگ همه ، و همه چشمشان به آن بزرگوار ، منتظر نظر او بودند. از او حرف می خواستند.

گفتند که ، سر بلند کردند، بعد از آنکه فرمایش امام به پایان رسید.

نگاه کردند به حضرت عباس علیه السلام ، در آن خیمه سلطنتی ابا عبد الله الحسین بود. خیمه اختصاصی ایشان ، نگاه کردند به حضرت عباس گفتند ، دیدند که آن بزرگوار به ستون خیمه تکیه داده است ، ایستاده است. و چشمش به جمال مبارک حضرت ابا عبد الله الحسین است. و دیدند که از گوشه های چشم آن بزرگوار اشک است ، که پی هم فرو می آید. نگاه می کند به امام و حرفهایش را گوش می دهد و اشک می ریزد. خوب این اشک دیگر خیلی حرفها داشت. خیلی چیزها می گفت. آن آقایان از این اشک ریختن و نگاه کردن خیلی چیزها دیدند.

کتابهایی است آن قطرات اشک . دریاهایی است آن قطرات اشک. آن قطرات ، هر قطره دریایی ، اقیانوسی ، آقا هم که می بیند همه به او چشم دوختند منتظر حرف او هستند.

عرض کرد که سرور و مولای من ، کی از شما دست بردارد؟ به کجا برویم؟

زهیر بر خاست ، مسلم ابن عوسجه برخاست. حالا به حرف آمدند. آنها هم استوار بودند. آنها هم بزرگواری بودند. منتها ادبشان را نگاه داشتند. مراعات احترام و تعظیم و تجلیل مقام قمر بنی هاشم .

وقتی از استادشان ، از بزرگشان ، از امیر شان ، سخن شنیدند ، حرف شنیدند ، پیشوایشان که در حضور امام ولایت کبرای الهی ، به حرف آمده، برخاستند ، شاگردها یکی پس از دیگری: آقا جان مرا هزار بار بکشند، کشته ی مرا بسوزانند ، بدن مرا بسوزانند ، خاکسترش را به باد بدهند.

آن دیگری گفت: آقا جان مرا هزار بار بکشند، کشته ی مرا بسوزانند، بدن من را بسوزانند خاکسترش را به باد بدهند.

آن دیگری گفت: تا شمشیر در دست من است می جنگم، شمشیر از دستم افتاده با سنگ و کلوخ. فرمودند : دودمان مسلم بن عقیل.

شما مصیبت دیده اید؛ شما قربانی داده اید و شهید داده اید؛ شهادت جناب مسلم بس است شما را. عرض کردند که :

آقا جان، آن زندگانی که باید بعد از شما برای ما باشد، برای ما گوارا نباشد.

آقا در حق ایشان دعا فرمودند و اصحابشان را ستودند.

آن مردان را.

و فرمودند که : یاران من خودتان را آماده کنید؛ نظیف باشید؛ لباس های فاخرتان را بپوشید؛ در مقابل دشمن در می آید؛ لباس های سنگین تان را بپوشید.

پدر بزرگوارشان، امیر المومنین سلام الله علیه به سربازانش می فرمود:

در مقابل دشمن بلند صحبت نکنید، که دلیل بر ضعف شما می شود.

خیلی با وقار و خیلی سنگین،

بسیار متین و خیلی آرام.

روز عاشورا

بر اهل الله چه گذشت؟

دنیا، دنیا، دنیا... دنیا

« اللهم لا تجعل الدنيا اكبر همنا »

داریم کم کم به ظهر این روز نزدیک می شویم.

در چنین وقت روز هم نهایت مصیبت و شدت ابتلای اهل بیت اباعبدالله الحسین بود.

شهادا یکی پس از دیگری، اگر که آن بزرگان، احرار، راد مردان، رخت بسته نبودند، تن به خواری و مذلت در ندادند،

همانطور که مثل ابوجعفر طبری در تاریخش نقل کرده است:

قمر بنی هاشم به لشکریان پسر سعد فرمود:

اگر ما کشته شدیم در پیش آزاد مردان جهان گردن فرازیم .

زیرا ما نبرد کردیم، جنگیدیم، شمشیر کشیدیم.

توانستند صد و چند نفر، آن دریای لشکر را، آن درندگان را، از صبح تا بعداز ظهر مثل چنین روزی

معطل کنند، با آنها مقاومت کنند، با آنها بجنگند.

نوشتند مورخین، همه نوشتند که پسر سعد و سربازانش تا ظهر روز یازدهم محرم در کربلا بودند که کشته

هایشان را جمع می کردند؛

آنها را به خاک می سپردند.

آنها را کی کشته است؟

نماز ظهر عاشورا

جلو آمد، آمد حضور ابا عبدالله الحسین: «آقا جان، کعبه ی عاشقی، مولای ما، امام ما، پیشوای ما، حجت حق، ظهر است وقت نماز شده.»

ای آفرین، ای آفرین، ای آفرین.

« آقا یا ابا عبدالله ظهر است؛ وقت نماز است. »

چه حضور، چه مراقبت، چه توجه.

آقا در حقش دعا کرد.

ایستادند به نماز. ایستادند به نماز؛ دو دسته شدند.

خیلی از روایات ما دارد که ابا عبدالله الحسین امروز صائم بود، روزه دار بود. خیلی حال دارد و فرمود که من می خواهم با این حال جد خودم را ملاقات کنم؛ با دهن روزه، می خواهم با دهن روزه جد خودم را ملاقات کنم.

الله الله الله الله، سبحان الله .

ایستادند به نماز آقا.

دو دسته شدند.

جمعیت که آنقدر نبود.

امام ایستاد به نماز؛ تنی چند پشت سرش ایستاده.

در میدان جنگ هم مثل سفر باید چهار رکعتی را دو رکعت خواند.

نماز ظهر را.

امام نماز ظهر را خوانده، جمعی در جلوی او ایستاده بودند که لشکریان هجوم نکنند.

آقا یک رکعت نماز خواند.

اصحابی که با او بودند آنها با یک رکعت او، دو رکعت نماز خواندند، رفتند به جای آنهاپی که در جلوی امام ایستاده بودند، ایستادند، آنها آمدند با رکعت دوم امام دو رکعت نماز ظهر شان را خواندند.

مستحضرید که تا نماز خوانده بشود چه تیرهایی را با جانشان ، با گلویشان، جمعی از اصحاب خریدند تا ابا عبدالله الحسین محفوظ بماند.

اینجا دو جور نقل دارد. یک جور نقل دارد که بعد از آن که ابا عبدالله به زمین افتاده بود ، بود. آن واقعه پیش آمد.

بنابر نقل دیگر که او را باز ابو جعفر دارد، دیگران دارند: هنوز ابا عبدالله الحسین داشت می جنگید بود؛ اجمالاً داشت می جنگید ، یک وقت دید این مردم به سوی خیمه هایش برگشتند، برگشت به آنها گفت که چرا آزاد مرد نیستید؟ چرا حریت ندارید ؟ چرا بسوی اهل بیت من می روید؟ این را یک نقل ،

یک نقل دیگر دارد که وقتی که به زمین افتاده بود دید ناگهان مردم بسوی خیمه هایش می روند ، امام در همان حال ، آن بدن مجروح ، آن همه تیرها ، آن همه نیزه ها که به تنش آمده ، سی و سه تیر ، سی و چهار به یک نقل که ابو جعفر دارد ، سی و سه جای تیر بر بدنش بود و سی و چهار جای طعنه و ضربه ی شمشیر بر بدن ابا عبدالله الحسین ، ابو جعفر از امام صادق نقل می کند .

زرعة بن شریک شمشیری آورده ، شمشیر به کف ابا عبدالله الحسین زده ، دستش را ، دیگری شمشیر آورد به شانۀ امام، دیگری به پهلویش ، به تهیگاهش، اجمالاً در آن حال ، امام می بیند که به سوی خیمه هایش رهسپار شدند برخاست .

دارد که برخاست و افتاد ، افتاد و خیزان چند گامی رفته، فرمود:

« یا شیعة آل ابی سفیان، ان لم یکن لکم دین فکونوا احراراً»

مسلمان نیستید ، دین ندارید آزاد مرد بوده باشید. چرا به سوی اهل بیت من می روید؟

بعضی ها هم گفتند که این حيله ای بود به کار آوردند که آیا حسین ابن علی رمق این دارد با آنها بجنگد؟ می ترسیدند ، گفتند این تدبیر را بکار بیاوریم که او اگر توانایی جنگیدن داشته باشد حاضر نمی شود که بدین حال در آنجا بماند، بیفتد روی خاک و ما بسوی خیمه ها برویم.

شمشیر ولایت

مرحوم دربندی نوشت:

حالا که (حضرت سیدالشهدا) مراجعت کرده و آمد به میدان، پیشنهادهایی داد، نپذیرفتند، نپذیرفتند، نپذیرفتند، و (حضرت) گفتند این یکی باشد که شما تک تک بیاید به جلد من، گفتند باشد

(این طور که این بزرگوار فرمود، در اسرار الشهاده اش آورده)

یکی پس از دیگری و یکی پس از دیگری سبحان الله .

ابن جمهور احساسی هم که در مُجلی اش آورده است: می دیدند که حضرت بعضیا رو هم از زیر شمشیر رد می کند،

(این را هم فرموده اند)

و یکی از آنها را دیدند که در کوفه صاحب فرزندی شده فرزندی امامیه، شیعه، اثنا عشری، صاحب ولایت، به مقامی رسیده، فهمیدند که اون کسی را که امام از زیر شمشیر رد کرد به لحاظ این فرزند بود که بعد باید

...

خیلی چیزها، حرفهایی دارند. و شبیه این حرف را درباره امیرالمومنین در صفین هم گفته اند.

خیلی چیزها، خیلی حرفها، خیلی چیزها، نمی دانم.

اطفال در کربلا

اطفال، بسیار در کربلا، چند تن در کربلا کشته شدند.

کوچک تر از همه آن شیرخوار بود.

عبدالله بن حسن بود، قاسم بن حسن بود؛ خلاصه چهار تن از فرزندان امام حسن بودند، دو نفر از فرزندان حضرت زینب بودند، یک نفر عبدالله ابن مسلم بود در کربلا شهید شده؛

یک نفر فرزندان مسلم بعد از واقعه ی کربلا دست حارث شهید شدند.

جمعی شهید شدند.

یک دخترکی در عصر امروز برایش حادثه ای پیش آمد که به عرض می رسانم.

باز ببینید به تواریخ.

ظلم عجیب.

اگر که سنی ها نقل نمی کردند، اگر مورخین سنی نمی نوشتند، بنده به عرض تان نمی رساندم.

اما چون گفتند من دارم می گویم.

نه شیعه، مورخین سنی گفتند:

وقتی خیمه ها را آتش زدند، عقیده ی بنی هاشم رو کرد به امام زین العابدین: « آقا جان؟ »

فرمود: « عَمَّتِي عَلَيَكِنَّ بِالْفِرَارِ ».

« بچه ها را بگوئید آواره بشوند ، فرار کنند ، فرار کنند راه بیابان در پیش بگیرند. »

یکی از لشکریان پسر سعد می گوید که:

من دیدم طفلی، دخترکی از آن حسین دامنش آتش گرفت؛ صدا به « **وَ اُمِّحَمَّادَه** » بلند می کند و می دود.

گریه ی صادقانه داشته باش.

فردا سر مغازه یادت نرود.

فردا به کسب و کار مشغولی، یادت نرود.

اگر از ظلم بدت می آید، برای مظلومی اهل الله گریه می کنی صادقانه.

این مرد گفت: من دویدم، جلو رفتم که آتش دامنش را خاموش کنم؛

نه اینکه مرا دشمن دید، به خیالش که قصد کشتن او دارم، او می دود و من می دوم که به او برسم؛ و او می دود که فرار کند.

تا به او رسیدم، همین که دید دارم نزدیک می شوم، این را پرسید، به من گفت: آیا قرآن می خوانی؟

گفتم: آره، قرآن می خوانم.

گفت: این آیه را خواندی؟ « فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ؟ »

رفتم جلو، آتش دامنش را خاموش کردم.

🏠 **طفالان شهید کربلا** 🏠

راجع به اطفال نوشته اند، چند تن ازین اطفال که شهید شدند، چند تای ایشان شهادتشان سخت دلخراش بود. یکی از آنها عبدالله بن مسلم است.

جناب مسلم بن عقیل، یک پسرش در کربلا شهید شدند، دو تای دیگرش هم بعد از کربلا.

یکی عبدالله بن مسلم است که تیر را به سویش رها کردند این بچه دست آورده ، بطور عادت دست بلند کرده ،

مثل مرحوم مفید در ارشاد نوشته که: « قضا را تیر به دستش رسید و دستش را با سرش دوخت و بچه افتاد و بدان حال ماند ».

عبدالله بن مسلم.

یکی هم آن طفل رضیع ابا عبدالله است .(خیلی جگر خراش).

یکی هم همین عبدالله بن حسن است. شمشیر را زد به دست او و دستش را تمام جدا نکرد، با پوست بدنش آویخته شد . وقتی چشم این بچه افتاد به دستش و بدین حال. روی همان زبان کودکی، مادرش را صدا زده یا امّاه.

امام دست او را بدان حالی که افتاده بود در روی دستش گرفت و در میان دستش گرفت و سر به سوی بالا کرد و عرض کرد: الهی گواهی که اینها بیعت کردند که ما را یاری کنند، امروز برخاستند با ما ستمکاری می کنند.

نوشته اند در این حال، تعبیرهای مورّخین گوناگون است ؛ آنقدر تیر بر امام آمده است که حتی صارت کالقفذ.

تعبیر دیگر اینکه وقتی امام نفس می کشید از چشمه های گلو خون می جوشید...

عبداللہ بن الحسن

پسر سعد چند جا خیلی بی باکی کرد.

این طور که نقل دارد؛ نوشته اند:

درباره ی دو نفر دستور داد که سنگباران کنند:

یکی قاسم بن الحسن را و یکی اباعبداللہ الحسین سلام اللہ علیہ.

درباره ی اباعبداللہ الحسین این طور فرماند داد:

به پیاده ها گفت که دور امام را بگیرید، آنها هم گرفتند.

آن هایی که سنگ انداز بودند؛ آن هایی که سنگ می انداختند، دشنه انداز بودند، به سواره ها گفتند: دور پیاده ها را بگیرید؛ گرفتند.

فرمان سنگ اندازی داد.

سنگ ها از شش جهت به سوی امام می آمد؛

که سنگ ابوالهتوف آمده به پیشانی امام رسید و آقا داشتند خون را از چشم خودشان پاک می کرد که حرمه وقت را مغتنم شمرده و تیر را به قلب امام رها کرد.

یک وقت دیدند که امام می فرمایند:

« أختاه إحبسیه »

نگهش بدار، نگذار بیاید.

دیگر وقتی بود که امام افتاده و عبداللہ بن الحسن به راه افتاد:

« أختاه، إحبسیه. »

این بچه را بگیر. نگاهش بدار، نگذار بیاید.

آن طفل نتوانست تحمل بکند.

جناب عبدالله بن الحسن.

نوشته اند، و تاریخ ها هم خیلی معتبر؛

و خوب است؛

نوشتند که زینب کبری به این بچه رسید، بچه را گرفت و بچه تحمل نکرد و اطاعت نکرد و از دست زینب کبری به در می رود و رسید به اباعبدالله الحسین سلام الله علیه.

ابهر بن کعب را در کنار اباعبدالله می بیند که شمشیر در دست دارد ، رو کرد به او و فرمود که:

« یابن الخبیثة اَنْقَتُلْ عَمِّي؟ »

ای که در دامن آلوده به گناه، تربیت شده ای،

می خواهی عموی بزرگوار مرا بکشی؟

شمشیر به سوی این طفل آورده،

و طفل هم دستش را جلو آورده.....

عبدالله بن جعفر

علی اکبر که شهید شد، زینب کبری آمده خودش را بر کشته برادرزاده افکنده روی خاک و امام خواهرش را از روی نعش فرزندش بلند کرد، خواهر را آورد به خیمه.

درباره فرزندانش چطور شد این مادر؟ پدر چطور؟ عبدالله جعفر چطور؟ پدر چطور؟ این مادر و خواهر اباعبدالله حسین و پدر چطور؟ عبدالله جعفر چطور؟

مرحوم مفید آورده که وقتی مدینه به آن‌ها خبر رسید، غلام عبدالله جعفر رو می‌کند به عبدالله جعفر: آقا می‌دانید از حسین چه مصیبتی به ما رسیده؟

گفت: چه شده است؟

گفت: هر ۲ فرزند تو کشته شده‌اند.

مرحوم مفید می‌فرماید عبدالله جعفر دست آورده به یک لنگه کفشش، کفشش را گرفته به سوی غلامش پرت کرد!

از حسین به من مصیبت رسیده است؟!

اهانت به مولای من؟!

این هم پدر.

چه قدر عبدالله جعفر باید ببالد که خودش نتوانست در کربلا باشد و قربانی شود، دوتا برّه قربانی داشت این افتخار است.

البته می‌بالد به خودش.

وداع

شهید شدند همه، شهید شدند. هل من ناصر ینصرنی و هل من ذابّ؟ ...

آمد به سوی خیمه ها و رفت پیش امام زین العابدین، امام زین العابدین از او می پرسد، درباره سربازانشان، جوانانشان.

- « فرزند من، قَدْ قُتِلَ مَنْ قُتِلَ... »

- همه شهید شدند. برادرم علی، عمویم عباس .

فرمود: فرزند من ، مرد به غیر از من و تو کسی نمانده.

- کار شما و این مردم به کجا کشید؟

فرمود : «إستحوذ علیهم الشیطان فأنسأهم ذکر الله.»

شیطان بر آنها غلبه کرد؛ و آنها را از یاد خدا بدر برد.

الله اکبر.

از گوشه وکنار، روایات ، اشارات، نکات از زبان معصوم، سبحان الله، سبحان الله، دیگر وداع می کند. با این وداع باید چگونه حالی داشته باشند؟

در باره این وداع چه می فرمایند؟

یا زینب، یا رقیه، یا عاتکه، یا نفیسه، یا رباب، خواهرانش و دخترانش را، یکی از دخترانش عاتکه ، یکی از دخترانش نفیسه، یکی از دخترانش سکینه، خطاب می کند: « علیکن مئی السلام » ، خدا حافظ شما.

گفت و شنود پیش آمده؛ خیلی گفت و شنود. عقيله بنی هاشم ، چه فرمود؟

معدورم بدارید که حرف حرف می آورد؛ چرا این فرمایش را فرمود؟

می دانید که ...

آمّ وهب

حضرت عباس علیه السلام به شهادت تاریخ، رو کرد به آن مردم، فرمود:

« ما در پیش مردم روزگار، سلحشوران، جنگاوران، دلاوران، سر افکنده نیستیم؛ شرمسار نیستیم؛ ما دست بسته نبودیم که شما بیایید ما را احاطه کنید. ما جنگیدیم و به نوبه ی خودمان کشتیم از شما.»

دوست و دشمن نوشتند که لشکریان پسر سعد، تا روز یازدهم محرم، محرم 61 هجری، تا روز ظهر یازدهم در کربلا بودند، کشته هایشان را جمع می کردند؛ دفن می کردند؛ اینها را که کشته است؟ اینها را سربازان اباعبدالله الحسین، سلحشوران او، پیران او و جوانان او. خانمهایی با ایشان بودند؛ با اباعبدالله بودند، با فرزندانشان به راه افتادند؛ مثلاً جناب وهب، مادرش بود؛ وهب شهید شده؛ آنها سر وهب را از بدنش جدا کردند به سوی خیمه ی اباعبدالله پرت کردند؛ مادرش دید که سر فرزندش است.

این مادر عزیز که مشابه او از مادران انقلاب خودمان هم مشاهده کردیم، مادران ایمانی ما هم عجیب از خود گذشتگی نشان دادند، چه بسا وقایعی را که ما درباره ی کربلا می خواندیم، و از این عزیزانمان مشاهده کردیم؛ شنیدیم؛ دیدیم؛ ایشان خم شد و سر پسرش را گرفت؛ به سوی لشکریان پسر سعد پرت کرد؛ گفت: ما سری را که در راه خدا دادیم پس نمی گیریم. یک همچون مادری.

نماز ظهر عاشورا

جلو آمد، آمد حضور ابا عبدالله الحسین: آقا جان کعبه ی عاشقی ، مولای ما، امام ما، پیشوای ما، حجت حق، ظهر است وقت نماز شده .

ای آفرین، ای آفرین ، ای آفرین.

آقا یا ابا عبدالله ظهر است؛ وقت نماز است.

چه حضور؟ چه مراقبت؟ چه توجه؟

آقا در حقیقت دعا کرد، ایستادند به نماز. دو دسته شدند.

خیلی از روایات ما دارد که ابا عبدالله الحسین امروز صائم بود ، روزه دار بود، خیلی حال دارد و فرمود که: من میخواهم با این حال ، با دهن روزه جد خودم را ملاقات کنم.

الله الله، سبحان الله.

آقا ایستادند به نماز.

دو دسته شدند، جمعیت که آنقدر نبود ، امام ایستاد به نماز، تکی چند پشت سرش ایستاده.

در میدان جنگ هم مثل سفر باید چهار رکعتی را دو رکعت خواند ، نماز ظهر را ، امام نماز ظهر را خوانده، جمعی در جلوی او ایستاده بودند که لشکریان هجوم نکنند، آقا یک رکعت نماز خواند. اصحابی که با او بودند، آنها با یک رکعت، او دو رکعت، نماز خواندند، رفتند به جای آنها که در جلوی امام ایستاده بودند، ایستادند. آنها آمدند با رکعت دوم.

امام دو رکعت نماز ظهر شان را خواندند. مستحضرید که تا نماز خوانده بشود، جمعی از اصحاب چه تیرهایی را با جانشان ، با گلویشان خریدند تا ابا عبدالله الحسین محفوظ بماند.

اینجا دو جور نقل دارد؛ یک جور نقل دارد که بعد از آن که ابا عبدالله به زمین افتاده بود، آن واقعه پیش آمد.

بنابر نقل دیگر که او را باز ابو جعفر دارد، دیگران دارند، هنوز ابا عبدالله الحسین داشت می جنگید، بود. اجمالاً داشت می جنگید .

یک وقتی که این مردم به سوی خیمه هایش برگشتند، برگشت به آنها گفت که: چرا آزاد مرد نیستید؟ چرا حریت ندارید ؟ چرا بسوی اهل بیت من می روید؟ این یک نقل.

یک نقل دیگر دارد که وقتی که به زمین افتاده بود، دید ناگهان مردم بسوی خیمه هایش می روند ، امام در همان حال ، آن بدن مجروح ، آن همه تیرها ، آن همه نیزه ها که به تنش آمده ، سی و سه تیر ، سی و چهار (به یک نقل که ابو جعفر دارد) ، سی و سه جای تیر بر بدنش بود و سی و چهار جای طعنه و ضربه ی شمشیر بر بدن ابا عبدالله الحسین.

ابوجعفر از امام صادق نقل می کند .

جرأت ابن شریف شمشیری آورده ، شمشیر به کف ابا عبدالله الحسین زده ، دستش.

دیگری شمشیر آورد به شانه ی امام؛

دیگری به پهلویش ، به تهیگاهش.

اجمالاً در آن حال ، امام می بیند که به سوی خیمه هایش رهسپار شدند، برخاست .

دارد که برخاست و افتاد. افتان و خیزان چند گامی رفته فرمود: « یا شیعة آل ابی سفیان، إن لم یکن لکم دینٌ فَکُونُوا أحراراً » مسلمان نیستید ، دین ندارید، آزاد مرد بوده باشید، چرا به سوی اهل بیت من می روید؟

بعضی ها هم گفتند که این حيله ای بود به کار آوردند که آیا حسین ابن علی رمق این دارد با آنها بجنگد؟ می ترسیدند. گفتند: این تدبیر را بکار بیاوریم که او اگر توانایی جنگیدن داشته باشد، حاضر نمی شود که بدین حال در آنجا بماند، بیفتد روی خاک و ما بسوی خیمه ها برویم.

لحظه ی شهادت

نقل دیگر دارد که وقتی نماز ظهر خوانده شد، تنی چند بیش نماندند، امام به آنها فرمود، به آن سه یا چهار نفری (سه یا چهار مضمون به نقل است، سه تن یا چهار نفر بیشتر نماندند)

به آنها فرمود شما در پیش روی من باشید، شما مواظب من باشید من شمشیر فرود می آورم.

بنا به بعضی از نقل ها دم به دم می فرمود :

الله اکبر لا حول و لا قوة الا بالله.

امیه ابن مسلم وقایع نگار سرزمین کربلا می گوید:

من ندیدم آدمی دلشکسته ،این همه مصیبت دیده، بدنش آن همه مجروح ، آنهمه جراحت ، بدان صورت مجروح ، با این وجود وقتی به هر سو روی می آورد ، لشکر تار و مار می شدند .

تا به رجاله ها، پیاده ها، فرمان دادند که اطراف اباعبدالله را بگیرید؛ گرفتند.

فرمان دادند گفتند سنگ بزنید؛ به رجاله ها.

سنگ از شش جهت می آید .

به سواره ها گفتند که اطراف پیاده ها را بگیرید گرفتند .

سنگ ابوالفتوح آمده به پیشانی امام حسین

(تا چه اندازه دیگر صحیح بوده باشد)

آیا دیدید یا ندیدید پرده ای که، پارچه ای در یکی از موزه های خارج است و چند سال پیش از او عکس برداشتند، هست.

یکی از آنها را یکی از آقایان (خدا رحمتش کند) به ما داده بود .

می گویند آن شبی که سر اباعبدالله الحسین مهمان آن راهب بود در بین راه، آن راهب، این سر را چهره اش را می بیند.

عکس او را، تصویر او را، چهره ی او را در پرده‌ای مرتسم می کند، رسم می کند، ترسیم می کند و پرده ای الان هست که سر امام حسین است، عکس سر اباعبدالله در یکی از موزه های خارج است و می گویند پرده آن شب راهب است.

این حرف را هم دارند، عکسی هم از آن برداشتند، خیلی خیلی گیراست این عکس.

نه اینکه به گلویش زده است جلوی گلو بالا آمده یک مقدار، نیزه فرو رفته بالا آمد و از آنجا که پیشانی سنگ خورده، در آن تصویر و نقشه، عکس، خون که کشیده شد آمده از گوشه های چشم تا به گونه اباعبدالله الحسین رسیده مسیر آن خون را عکس آن خون را هم در آن پرده پیاده کردند.

عرض کردم نسبت می دهند این پرده ی آن شب راهب است و ترسیم او.

سنگ ابوالفتوح آمده به پیشانی او. امام پارچه گرفته مثلاً دستمالی گرفته که خون را از چشمش پاک کند خون گرفت.

سنگ ابوالفتوح محکم به پیشانی اش آمده خواست خون را پاک کند که در این هنگام حمله وقت را مغتنم شمرده تیر آورده به قلب نازنین اباعبدالله الحسین، که آقا فرمود: بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله. مردم حمله آوردند و هجوم کردند.

عقیله بنی هاشم در این حال طوری بیرون آمد که تو را طاقت نباشد از شنیدن،

طوری بیرون آمد، فرمود:

« یابن سعد، أیقتلوا ابو عبدالله و انت تنظر الیه؟ »

حسین نازنین را دارند می کشند؛

حسینم را دارند می کشند.

ابوجعفر نوشت که پسر سعد سر برگردانده جوابش را نداده.

بی بی فریاد بر آورد: « ألا فیکم مسلم ؟ »

یک نفر مسلمان نیست در میان شما جواب مرا بدهد؟

نخیر مسلمان ندارند.

کجا در کربلا به آقا اباعبدالله خیلی سخت گذشت؟

چندی پیش در قم، آقایانی، مردم بزرگوار صاحب سِمَت، در سطح بالا، خدمتگزار اجتماع به حق، آمدند قم به دیدار ما.

آن بزرگشان، رو کرد به من گفت که: « آقا درباره ی شهادت حضرت اباعبدالله الحسین و سربازان او، و پیشامد پردگیان او، شما چه واقعه ای را خیلی سهمگین و سنگین مشاهده می کنید؟ از جنبه ی برداشت خودتان؟ »

ما هم عرایضی تقدیم داشتیم.

به ایشان گفتیم که:

« همه ی وقایعش درس است؛ کتاب است؛ تعلیم است؛ سرمشق است؛ آموزنده است؛ جانگداز است؛ جانگاہ است. »

گفتم: « برداشت خود بنده این بُعدش این جهتش خیلی باید بر آقا سخت گذشته باشد، که وقتی تنها شده، سربازانش همه شهید شدند؛ شهید شدند با عزّت، با مجد شهید شدند. »

آن آقا وقتی آن سؤال را پیش آورده، گفتم که:

« دیگر اباعبدالله الحسین خودش تنها شده، اینهمه لشکریان نتوانستند با او مقاومت کنند.

که پسر سعد حيله کرد، به سنگ اندازه‌ها؛

آنها که فلاخن داشتند، سنگ می انداختند،

دستور داد که احاطه کنند اباعبدالله را و از هر طرف سنگ بیندازند؛ سنگ می زدند.

که مورّخین ما نوشتند. مثل جناب مفید. مثل ابوجعفر طبری، نوشتند که آقا به هر طرف رو بر می گرداند، از آن طرف سنگ می آمد. و تا... و تا... دیگری طاقت شد، بر حسب جنبه ی بشری و افتاد...»

من به آن آقا گفتم؛ به آن تیمسار عزیز گفتم:

« بنده برداشتم این است که اینجا به آقا خیلی سخت گذشت. آقا که افتاد، دید که این اشباه الرجال و لارجال به سوی خیمه هایش رهسپار شدند؛ به سوی زن و فرزندش.

و خیمه هایش همه روی حساب نصب شده بود.

وقتی به عرض رساندم، همه به حساب. یعنی یک جنگاور، یک آدم سلحشور، به فنون نظامی آشنا، به کار جنگ آشنا؛ وارد شده در کربلا که حالا اقامت شده؛

دستور داد که خندق کنند که نتواند یک سوار از آن طرف خندق به این طرف بیاید.

و چادرها و خیمه ها را در برِ خندق نصب کردند و خودشان در هنگام جنگ روبروی خیمه ها ایستاده بودند که عائله شان، پردگیانشان، زنانشان، در میان خندق و سپاه اباعبدالله قرار گرفته بودند و محفوظ بودند.

آقا دید که این مردم به سوی اهل بیتش، پردگیانش رهسپار شدند؛

جناب مفید، ابوجعفر طبری، مورخان بنام، نویسندگان و علمای پیشین، نوشتند که آقا برخاست؛ در آن حال، با آنهمه جراحاتشان برخاست.

برخاست یک دو قدم رفت، افتاد. برخاست یک دو قدم رفت و افتان و خیزان.. افتاد.

دید دیگر بند نمی کشد و نمی شود، رو کرد به مردم که شما با من سرِ جنگ دارید، به اهل بیت من، به زن و فرزند من، به پردگیان من چرا به آنها روی آوردید.

من به آن آقا عرض کردم که برداشت بنده این است که اینجا خیلی به آقا سخت گذشت.

و این عزیزان چقدر گریستند و چقدر اشک ریختند....

حمله به خیمه ها

خواستند به امام نزدیک بشوند، هراس دارند، بیم دارند.

گفتند به سوی خیمه اباعبدالله رهسپار می شویم؛ اگر حسین توانایی برخاستن و جنگیدن دارد، حاضر نمی شود که به آنجا بیفتد و ما به سوی فرزندان او، پردگیان او رهسپار بشویم.

یک وقت دید که این درنده ها، پلنگ ها، حیوانات، خونخوارها به سوی خیمه های آن بزرگوار است که رهسپار شدند.

دیدند امام حسین برخاست، برخاست یک دو گامی برداشت و افتاد، برخاست و افتاد، برخاست و افتاد. فرمود:

« یا شیعة آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین فکونوا احراراً فی دنیاکم »؛

ای پیروان ابی سفیان اگر شما دین ندارید در دنیایان آزادمرد باشید، جوانمرد باشید. چرا به سراغ فرزندان من، چرا به سراغ پردگیان من، چرا به سوی خواهران من رهسپار می شوید؟ چرا به سوی پردگیان من رهسپار می شوید؟

ان لم یکن لکم دین فکونوا احراراً فی دنیاکم،

شمر فریاد برآورد که حسین راست می گوید، کفو کریم است.

دست برداشتند، برگشتند، آمدند به سوی اباعبدالله الحسین.

عصر عاشورا

امروز بعد از ظهر، بعد از شهادت امام ما، ریختند به خیمه هایشان. پیشترها ما بچه بودیم هم می دیدیم مادرها در پای بچه ها خلخال می بندند. حتی پای پسرها هم دیده بودیم خلخال. مثل دست و انگو؛ پا را خلخال.

پیشتر بود. خودمان هم در مرز و بوم داشتیم. حالا دیگر برداشته شده. عرب به پای بچه ها خلخال می بستند.

حالا که افتادند به غارت خیمه ی ابا عبدالله و به ناموس الهی خیانت کردن و به زن و فرزند حجة الله یکی از فرزندان عمر سعد آمده، دخترکی، دختر کوچولو، دختر به سن مراهق. دست آورد، او را گرفته، چشمش افتاده به خلخال پایش. دختر را دارد و آن مرد خلخال را از پایش در می آورد و خودش گریه اش در آمده؛ همینطور دارد گریه می کند و خلخال را از پای بچه در می آورد.

این آقا زاده، دختر خانم به او می گوید: « تو چرا داری گریه می کنی؟ گریه ات برای چیست؟ »

آن مرد گفت: « کار ما به جایی کشیده که داریم اهل بیت خاتم انبیا را غارت می کنیم گریه ندارد؟ ما داریم خانواده ی پیغمبر را غارت می کنیم گریه ندارد؟ »

این دخترک عزیز، فرزند امام ما به او گفت که: « تو که می دانی ما خانواده ی پیغمبریم پس چرا خلخال از پای ما در می آوری؟ »

جواب چه گفته؟ گفت: « اگر من در نیاورم خب دیگری در می آورد. من اگر در نیاورم خلخال را دیگری می آید می گیرد »

اطفال گمشده ی شام غریبان

عصر امروز (عاشورا) هنگام غروب، عقيله بنی هاشم زینب کبری،

امام زین العابدین که سخت بیمار بود افتاده بود. رو کرد به پسر سعد به او گفت که یکی از این خیمه های ما را به ما برگردانید تا ما آن را سراپا کنیم بچه ها را جمع کنیم.

اجمالاً فرمان داد که یک خیمه به آنها بدهند.

زیر و رو کردند یکی از آن خیمه ها که گوشه اش آتش گرفته بود برگرداندند سر و پا کردند، گوشه و کنار این طرف و آن طرف جوجه گان شان را جمع کردند دیدند دوتا خرد سال را ندارند .

فرمود: خواهرم، ام کلثوم، چاره جز این نیست که دست به دست من بدهید، راه بیابان پیش بگیریم، بچه ها را بیابیم.

شب است و ماه می تابد و از آن طرف ساریان آمده به سراغ امام حسین، از این طرف زینبین به سوی جوجه گان شان

چه گذشت برای ایشان،

آمدند این طرف و آن طرف

این خواهر با خواهر می گفت: خواهر جان یافتم گمشده هامان را پیدا کردم.

بچه ها دوتایی در دامن بیابان خسته شدند به زمین افتادند دراز کشیدند خوابشان برده، یکی را من در آغوش گرفتم یکی را ...

آقایان امشب می دانید شام غریبان می روند از این شام غریبان چه میخواهند؟

حرفشان این بود که یا ابا عبدالله ما داریم به سراغ آن دو طفل گمشده می رویم.

خوب بچه ها را پیدا کردند، بله پیدا کردند.

خواهر جان یکی را شما بغل کنید یکی را من.

بچه ها را دارند بغل می کنند، خفته نیستند انگار مرده اند بچه ها که

آقایان، آقایان، دل شما شکسته، خدا فرمود من در میان دل شکسته ام.

بفرمایید: یا الله یا الله یا الله

مختار و انتقام از حرمله

منهال آمد عرض کرد : آقا جان؟

به امام زین العابدین عرض کرد: آقا جان مختار قیام کرد، و دمار از روزگار دشمنان شما،

قتله پدر و اعماء و برادران شما درآورده همه را به کیفرشان رسانده،

آقا جان بعد از واقعه کربلا از امام زین العابدین خبر داری؟

حق دارد،

آن طوری که ایشان بودند و دیدند به چشم خود؛

دارد آقا هیچ وقت ظرف آب در دست خود نمی گرفت، مگر اینکه منقلب می شد.

مختار قیام کرد،

مختار قیام کرد؛

خبر دارید با حرمله چه کرده؟

آقا جان از حرمله پرسیدی؟

معلوم است که شهادت این طفل چه اثری در دودمان اباعبدالله، در بازماندگان،

به قلب عالم امکان ،

به امام زین العابدین چه اثری گذاشته، سبحان الله.

بعضی از نقل ها دارد که امام قبل از وقت، ایشان را ،

این طفل را دفن کرد ،

قبل از شهادتش،

قبل از همین که آقازاده شهید شده ایشان را اولین بار دفن کرده ،

که مبادا اگر بنای این بشود که بر بدن ها اسب بتازند کار این طفل را تمام کنند.

حسرت بی پایان

چه پیش آوردند؟

از زبان حضرت ولی عصر عرض کنیم.

در آن روز فزع اکبر این دیدگان شما گریان نباشد.

عاقبت بخیر باشید.

امام زمان ما می فرماید:

« جد بزرگوام اگر یا دخیل بر »

مصیبت بزرگ، لاله الا الله چه روزی، چه قیامی، چه نهضتی، چه حسینی، چه عظمتی، چه مقامی، الله اکبر. الله اکبر.

الله اکبر. چقدر اینها برای ما سرمشق باشد؟ چقدر برای ما درس باشد؟

حالا الان به هند برویم، آنجا شیعیان هند آنجا؛ هند پهناور، آنجا عالمی دارند؛ کشورهای شیعه نشین، همین، همچنین به نوبه ی خودتان. الحمدلله، سبحان الله.

سبحان الله. جد بزرگوام من نبودم که یاری ات کنم، این همان:

"يَا أَيُّهَا كُنَّا مَعَكُمْ فَتَفَوَّرَ مَعَكُمْ فَوْزًا عَظِيمًا"

اگر خلوص نیت باشد، واقعاً در سرّ خودتان سیر بفرمایید و ببینید که آن صفاست، آن حقیقت است، آن ولایت است، آن دوستی و محبت است، خوش باش که عاقبت به خیر هستی.

شهادت فی سبیل الله.

مگر یاد می رود از آن وقتی که اسب بی صاحب تو به سوی خیام رهسپار شد،

آه، آه، از دل آن یک مشت زن و بچه در مقابل آن درندگان.

حضرت علامہ حسنہ زلادہ آملی

آنچه را که انبیا داشتند،

أبا عبد الله الحسين داشت.

@hekmateallam
www.allamehasanzadeh.com



مفسد البجاة الهدى و ينج ان الحسين

کار علمای دین این است که
مردم را از حیرت ضلالت و جهالت
رهایی بدهند.

مردم بدانند که چه کاره اند.
مردم به مبدأ و معادشان آشنا بشوند.
و بدانند که این خانه صاحب دارد.

و بدانند که نظمی هست و
حسابی هست و کتابی هست.
جناب سیدالشهدا برای این جهت قیام فرمود.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ثَارَ اَبَدٍ

يَا اَبَا اَبِي اَبِي

@hekmateallam
www.allamehasanzadeh.com

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

حضرت علامه حسن زاده آملی:



@hekmateallam
www.allamehasanzadeh.com

آن سرزمین (کربلا) تربت عشاق است ،

کعبه ی عاشقین است ،

« هَا هُنَا مَصَارِعُ عُشَّاقِ الْحَقِّ »

این مکان، خوابگاه عشاق حق است.

خوابگاه عاشقان خدا.



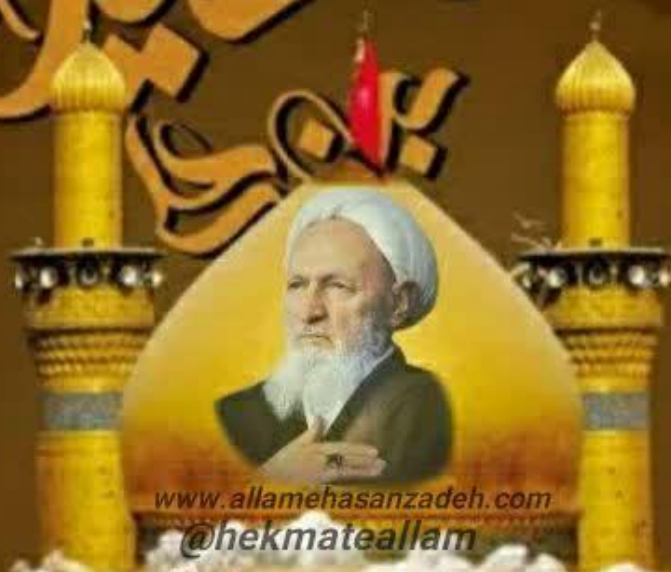


@hekmateallam
www.allamehasanzadeh.com

حضرت زکوة آل علی
حضرت عیلامه

مصیبت ما هم خیلی است. در عین حال که در کاریم و در راهیم و
 اهل مسجدیم و عاشورا داریم و بسته ایم و تعطیل کرده ایم و
 حسین حسین می کنیم و سر و سینه می زنیم،
 با این همه، مصیبت ما خیلی است.
 با این همه، بدا به حال ما اگر به همین وضع از اینجا برویم.
 باید خوبتر شد، بهتر بود. طوری نباشد که به صورت عادت باشد.
 باید روح داشته باشد، جان داشته باشد...

حکمت علیها السلام

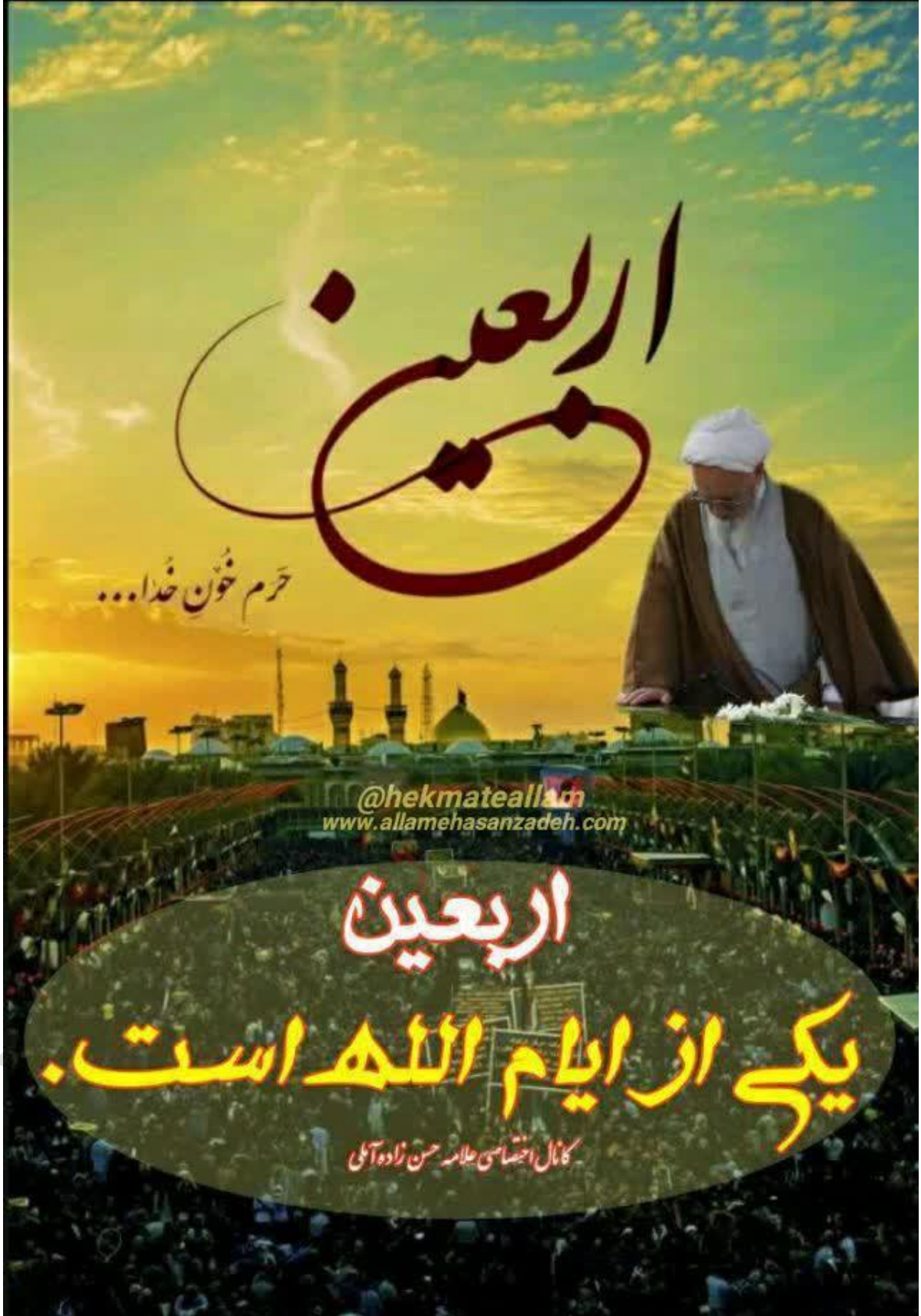


www.allamehasanzadeh.com

@hekmateallam

حضرت علامه حسن زاده آملی:

این بزرگمردان (اصحاب الحسین) که در هوش، در بیداری، در علم،
در شهامت، در شجاعت، در دیگر اوصاف کمالیه انسانی، از دیگران
بهتر و بالاتر بودند، اینها اگر به بقای نفس ناطقه اعتقاد
و ایمان نداشتند، چطور این نحوه شهادت را
استقبال می کردند؟





بفرماید من توئی دارم؛ دوست دارم؛
اما تبری خودش را نشان ندهد؛
نور نمی دهد این ایمان؛
آن نماز نور نمی دهد؛ آن روزه نور نمی دهد؛
توئی داشته باشیم و بی تفاوت باشیم؟ نمی شود.
این دو تا باید با هم جمع بشوند.
اگر خواهان کمال هستی، آن باید باشد.
باید بایبگانگان جنگید؛ باید جهاد کرد؛
و الا امام حسین هم در خانه اش می نشست،
می گفت من توئی دارم،
متعرض کسی نمی شد؛
خیلی هم احترامش می گذاشتند.

@hekmateallam
www.allamehasanzadeh.com



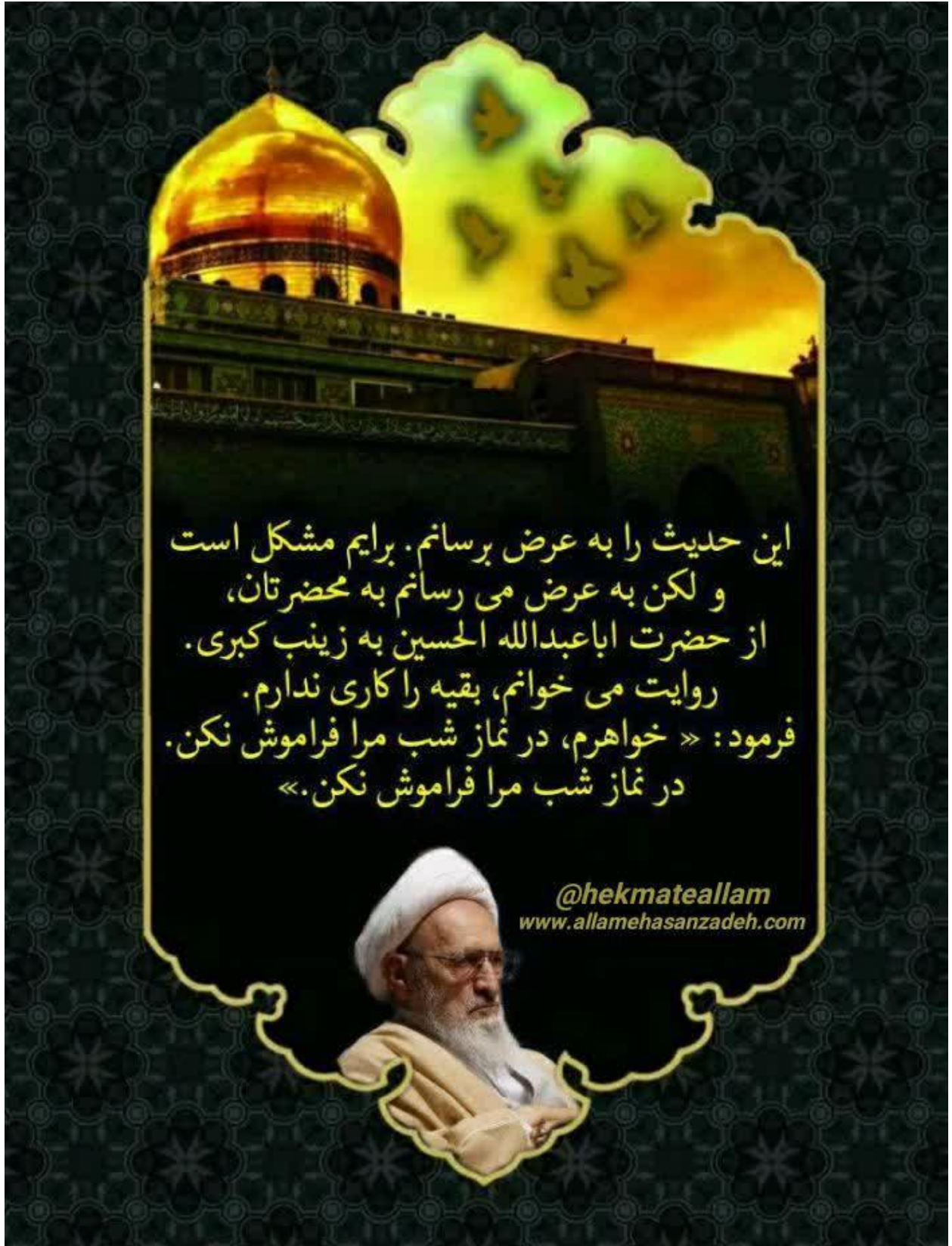
@hekmateallam
www.allamehasanzadeh.com

این زیارت اربعین اباعبدالله الحسین،
یک دوره درس اخلاق است.



به مثل اگر مانند قرآن
کتابی در مورد **شهادت** نازل شود،
سوره فاتحه آن کتاب **شهادت**،
شهادت جناب سید الشهدا است.

@hekmateallam
www.allamehasanzadeh.com



این حدیث را به عرض برسانم. برایم مشکل است
و لکن به عرض می رسانم به محضرتان،
از حضرت اباعبدالله الحسین به زینب کبری.
روایت می خوانم، بقیه را کاری ندارم.
فرمود: «خواهرم، در نماز شب مرا فراموش نکن.
در نماز شب مرا فراموش نکن.»



@hekmateallam
www.allamehasanzadeh.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هدیه به پیشگاه مقدّس حضرت آقا صاحب العصر و الزّمان علیه السّلام.
کلیه ی صوتهای مربوط به این متون مقتل، در کانال بانک صوت علامه در تلگرام موجود است.
حق هرگونه چاپ و نشر برای مدوّن این مقتل نورانی، محفوظ است و هرگونه استفاده از مطالب این
مقتل منوط به کسب اجازه از این حقیر می باشد.

کانالهای ما:

@hekmateallam

@allamehquran

@hekmatesamadi

@allamehvoice

@allamehsharh

@fahmekhetab

کانال حکمت علام در ایتا و تلگرام

کانال تفسیر انفسی علامه در ایتا و تلگرام

کانال حکمت صمدی در ایتا و تلگرام

کانال بانک صوت علامه در تلگرام

کانال شرح دروس علامه در تلگرام

کانال فهم خطاب محمدی در تلگرام

سایتهای ما:

www.allamehasanzadeh.com

www.samdiamoli.com